



بخش دوم

نیم قرن اخیر

مبارزات ملی مذهبی

گفتگو با دکتر عباس شیبانی

تبلیغ می شود و لعاب مذهبی به آن داده می شود، حضرتعالی چه توصیه ای دارید؟
دکتر شیبانی: کوشش باید بشود که نمونه های مسلمانان خوب را به بچه ها ارائه بکنیم و عملاً پیاده بکنیم اسلام را و اگر نکنیم و فقط حرف بزنیم، خیلی خطر دارد. خود این بچه ها هم بگردند دنبال اینکه اسلام را بشناسند. با آنهایی که اسلام را عمیقاً و طی سالها ممارست و به روش درست می شناسند، مرتبط باشند. افراد ارزنده که در حوزه هستند و می توانند الگو باشند مثل آیت... جوادی آملی، آیت... حسن زاده آملی و دیگران در حوزه که هم درک سیاسی دارند و هم تقوا و امثال این افراد باید زندگیشان را گرفت و الگو ساخت تا بتوانیم آن طریق را پیاده بکنیم. در واقع با علماء صالح آشنا بشوند تا هم دین را بشناسند و هم شک در بعضی مسائل نکنند. کسانی مثل آقای مصباح هم با آنکه خیلی سر و صدا الان می شود، خیلی قابل استفاده علمی و عملی هستند. خلاصه باید هم حکومت به اسلام، عمل کند و هم بچه ها پایه نظری و مطالعات اسلامی خود را تقویت کنند و بازی این و آن را نخورند و نگذارند تحت عنوان اندیشه های جدید، اسلام را دستکاری کنند و تحریف بشود و همان انحرافهایی که نمونه هایش را در بعضی جوانهای دوره خودمان عرض کردم، پیش بیاید. نباید بگذاریم تاریخ ایران به دهه های پیش از انقلاب، رجعت کند.

کتاب نقد: جناب دکتر شیبانی، از فرصتی که در اختیار برادرانتان قرار دادید بسیار متشکرم.

منبع: کتاب نقد، شماره ۱۳

www.ketab-e-naghd.org

naeb.blogfa.com

کتاب نقد: از مرحوم آیت... طالقانی بگوئید. شما در مسجد هدایت و در داخل زندان از نزدیکان ایشان و خیلی محسور و مورد اعتماد ایشان بودید. ایشان ظاهراً از حیث تفکر سیاسی و اجتماعی، تفاوت‌هایی با مهندس بازرگان و سایرین داشت؟! دکتر شیبانی: بله، آقای طالقانی دیدگاه رادیکال علیه شاه و سلطنت داشت. با نواب صفوی هم خیلی خوب بود، آخرین باری هم که فدائیان دستگیر شدند در خانه مرحوم طالقانی مخفی بودند. طالقانی از نظر سیاسی و مبارزه، خیلی عمیق‌تر و تندتر از بازرگان و فعالتر و عقیدتی‌تر بود. البته فعالیت تشکیلاتی نمی‌کرد و داخل تشکیلات نهضت آزادی هم عمل نمی‌کرد یعنی ایشان را نمی‌شود اصطلاحاً نهضتی دانست.

کتاب نقد: مهندس بازرگان آیا معتقد بود که سلطنت نباید باشد و مثلاً جمهوری باشد؟ دکتر شیبانی: نه غالب آقایان، با اصل نظام شاهنشاهی، مخالفت نداشتند. البته به روش شخص شاه، منتقد بود یعنی اگر شاهی بود که سلطنت می‌کرد نه حکومت، او را قبول داشتند. آن موقع مسئله نفی نظام سلطنت مطرح نبود. بیشتر همین بود که شاه دخالت در مسائل نکند. طالقانی در ضمن تفسیر قرآن در مسجد گاه مطرح می‌کرد. در مسجد ایشان عکس شاه نبود و با وجود فشار، عکس را دم کفشداری مسجد زدند.

کتاب نقد: از سال ۴۲ به بعد به تدریج یک تفاوت مهمی که با مبارزات پیشین به نحو برجسته‌تری پیدا شد تیز صریح امام بود که اصلاً نظام سلطنت نباید باشد، نه اینکه شاه فقط نباشد یا شاه اصلاح شود بلکه نظام، سلطنت، اصولاً یک نظام نامشروع و فاسد است، در حالی که نهضت آزادی و دیگران، حداکثر به شخص شاه منتقد بودند.

دکتر شیبانی: بله همه این آقایان معتقد بودند عیب ندارد اگر شاه خوبی!! باشد که دخالت در مسائل نکند و فقط رئیس باشد. اما از سال ۴۲ به تدریج که امام علناً فعال و وارد صحنه شدند، از همان موقع ها نگاه مبارزه عوض شد و

طالقانی از نظر سیاسی و مبارزه، خیلی عمیق‌تر و تندتر از بازرگان و فعالتر و عقیدتی‌تر بود. البته فعالیت تشکیلاتی نمی‌کرد و داخل تشکیلات نهضت آزادی هم عمل نمی‌کرد یعنی ایشان را نمی‌شود اصطلاحاً نهضتی دانست.

دکتر شیبانی: اصلاً درست نیست و احتیاجی به بحث هم ندارد. اصلاً رژیم شاه، دنبال اصلاح نبود. آمریکا و انگلیس، آبادی و رشد این مملکت را نمی‌خواستند آنها منافع خودشان را می‌خواستند و می‌خواهند. واقعیت این است که در مجموع، شناخت مردم نسبت به اسلام بالا رفته البته ممکن است بعضی سوءاستفاده‌ها توسط کسانی، شده باشد که این را دشمن بزرگ می‌کند تا ضربه بزند به اسلام اما انشا... که نخواهد توانست. این اشتباه است که می‌گویند اصلاً ما جلو نیامدیم. الان خیلی کارهای بزرگ در مملکت می‌شود که زمان شاه و حتی زمان اوایل انقلاب هم نمی‌شد. من در رشته تخصصی خودم می‌بینم نسبت به درمان خیلی بیماریها پیشرفت داریم. در سال ۶۷، ما ۳۵ میلیون دلار خرج مریضهای اعزامی می‌کردیم اما حالا ۵/۲ میلیون هم در سال نیست. خُب این پیشرفت است. ما چند دانشکده داشتیم؟ الان ۴۰ دانشکده پزشکی هست در کشور و غیرپزشکی هم دانشگاههای مختلف است. تحصیل کرده‌ها در سطح خیلی بالا هستند. اگر بشود باز هم نمونه‌ها و سمبل‌هایی ارائه شود که افراد، قدرت آبادانی اسلام و انقلاب را مشاهده بکنند. بسیار مفید است. انسانهای صالحی هم این انقلاب و نظام را تا حالا جلو آوردند. یکی خود مقام رهبری است که واقعاً زندگی زاهدانه ای دارد. آنهایی که با ایشان بودند، می‌دانند. ایشان از وقتی رئیس جمهور بود تا الان، فقط یک ماشین پیکانی زیر دست خانواده‌اش بود و هست و حتی پول بنزین خودش را خودش می‌دهد. افرادی امثال ایشان در حکومت خیلی‌ها هستند ولی مردم نمی‌شناسند. البته همه حکومتی‌ها همه باید اینطور باشند که مردم ببینند و بشناسند. متأسفانه، عده‌ای خلاف این هستند.

کتاب نقد: الان بزرگترین تهدید را برای حکومت جمهوری اسلامی و برای انقلاب چه می‌دانید؟

دکتر شیبانی: کمبود تقوا در یک عده (هم مالی و هم اخلاقی و هم سیاسی). بعضی‌ها، بی‌توجهی می‌کنند. باید آدم در مسئله حکومت و عدالت و بیت‌المال، احتیاط شرعی بکند.

کتاب نقد: توصیه شما به عنوان یکی از پیشکسوتان جنبش دانشجویی مذهبی در کشور، برای دانشجویان مسلمان ما که فعالیت‌های سیاسی در دانشگاهها می‌کنند، انجمنها و دیگران چیست؟ بخصوص که الان گاه گرایش‌های لائیک هم در دانشگاهها دوباره توسط دست‌های مشکوکی،

به چند شهر، حالا باید به همه برسد. پس از انقلاب، کار مادی و اصلاحات و پیشرفت اقتصادی و علمی و رفاهی و بهداشتی، با توجه به مشکلات، خیلی عالی بوده است، استقلال و عزت سیاسی هم در سطح عالی است. منتهی کار فرهنگی و اخلاقی، خیلی کم و ضعیف شده است و عده‌ای سست شدند. در حکومت هم، همه تقوای کافی پس از امام، نشان ندادند. آن طور که استحکام بود، الان نیست. از نظر اخلاق عمومی هم اینکه بعضی می‌گویند مردم قبل از انقلاب، دیانتشان بیشتر بود، این هم دروغ است. چون آن موقع مذهبیون محدود بودند و همان خانواده‌های محدود، سعی می‌کردند خودشان را حفظ کنند اما حالا اکثریت، مذهبی است و نسبی که بگیریم زیاده‌تر می‌شود. الان سطح مذهب مردم خیلی بالاتر است. منتهی دین مردم از ناحیه دیگری در خطر است و از جهات دیگری بدبین می‌شوند که مثلاً چرا به بعضی عده‌ها عمل نمی‌شود؟

کتاب نقد: شعور سیاسی و سطح فرهنگ مردم چه؟ آیا نسبت به قبل از انقلاب، قابل مقایسه است؟!

دکتر شبیانی: خیلی بالا رفته و قابل مقایسه نیست. الان یک بچه ۷ ساله به اندازه یک جوان ۲۰ ساله زمان ما اطلاعات و شعور سیاسی دارد.

کتاب نقد: فاصله ما با جامعه آرمانی را چطور می‌بینید؟! آن جامعه آرمانی که در زمان مبارزات دانشجویی تان به عنوان دانشجوی مسلمان و در محافل روشنفکری مذهبی داشتید، آن جامعه آرمانی، چه بود؟!

دکتر شبیانی: ما معتقد بودیم حکومت علی(ع) باید پیاده شود، یعنی هر چه شبیه‌تر به حکومت علی. و می‌خواستیم مطالعه کنیم که حکومت علی(ع) چه طور بوده و حالا چطور باید پیاده‌اش کرد؟!

کتاب نقد: در این ۲۰ سال آیا ما جلو آمدیم آنقدر که باید؟ بعضی در برابر انقلاب، نظریه رفورم گام به گام در داخل رژیم شاه را پیشنهاد می‌کردند و می‌گویند کوبیدن انقلابی به درد نمی‌خورد و در همان قالب رژیم شاه اگر مجلس را به دست می‌آوردیم همین اصلاحات را می‌توانستیم بکنیم. آیا به نظر شما این درست است؟

منسجم‌تر و عمیق‌تر و مردمی شد.

کتاب نقد: بچه‌های نسل پس از ما از حیث تاریخی ممکن است بپرسند که اختلافات خط امام با خط گروه‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی از کجا شروع شد؟ و چه زاویه‌هایی پیدا شد؟

دکتر شبیانی: آن اوائل، ما در نهضت آزادی، امام را نمی‌شناختیم. مهندس بازرگان با شریعتمداری بودند. بعد ما در زندان به تدریج با امام و ایده‌های ایشان آشنا شدیم. در زندان، یاران امام گفتند که امام از سال ۳۲ دنبال تشکیلات بوده و مثلاً هیئت‌های مؤتلفه و اینها بعدها بر همین اساس به وجود آمدند. امام از آن موقع دنبال تربیت افراد بود ولی چون آن موقع تشکیلات لازم را نداشت ایشان در قضیه نفت هم دخالت نکرد. پس تا قبل از سال ۴۲، فضای دیگری بود. ما در زندان، با ایده‌های امام به تدریج آشنا شدیم و عکس‌العمل همه ما در برابر ایشان و حرکت ۱۵ خرداد، یکسان نبود. البته اختلافها بیشتر پس از انقلاب اتفاق افتاد یا آشکار شد.

کتاب نقد: این کسانی که الان عنوان رهبری نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی را برای خودشان قائلند، آیا آن موقع در رهبری یا جزء مؤسسين در کنار جنابعالی بودند؟ امثال این دکتر یزدی و صباغیان و معین‌فر در آن سالها آیا در نهضت آزادی، نقش داشتند؟

دکتر شبیانی: نه. صباغیان عضو نهضت نبود و با دکتر سامی بود. معین‌فر هم نبود او فقط جزء انجمن مهندسين بود و در مسائل سیاسی، فعال نبود. این یزدی هم هیچ وقت جزء رهبری نبود. یزدی در آمریکا با نهضت، همکاری می‌کرد ولی عضو شورای نهضت هیچ وقت نبود. در تولیدارو کار می‌کرد و بعد هم آمریکا بود و زمان انقلاب برگشت. شاید این سالهای اخیر وارد شورای‌شان شده باشد چون قبلاً او اصلاً مطرح نبود. یا مثلاً این غلام عباس توسلی، نهضتی نبود. آن موقع اصلاً اسمی از او نبود. عزت‌آ... سحابی، پدرش جزء مؤسسين بود ولی خودش را پادم نیست که از مرکزیت باشد ولی جزء نهضت آزادی بود که بعداً جدا شد و جزء منتقدین بازرگان بود. اغلب این اسم‌هایی که الان تحت عنوان نیروهای ملی - مذهبی، چیزهایی امضا می‌کنند ناشناخته‌اند و یا در آن زمانها درجه دو و سه بودند و اصلاً در مبارزات

جدی نبودند. عرض شود که در مؤسسان نهضت آزادی هم البته کسانی مثل نزیه و بعضی‌های دیگر بودند که گرایش‌های مذهبی نداشتند. بقیه بیشتر مذهبی‌هایی بودند که می‌خواستند سلطنت مشروطه باشد و یک شاه دمکرات داشته باشیم. هیچ کس نفی سلطنت را نمی‌گفت. فقط نواب صفوی گاهی می‌گفت اما بعد از سال ۴۲ این کم کم مطرح شد. گروهی جوانهای نهضت هم بعد از اینکه ما زندان افتادیم، مبارزات مسلحانه را شروع کردند و بعد هم شدند منافق فعلی، آن موقع جزء جوانان نهضت آزادی بودند، حنیف‌نژاد و بدیع‌زادگان و دیگران، تحت مسئولیت من در نهضت آزادی بودند. آنها در کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودند که من مسئولان بودم ولی من که افتادم زندان، جوانها تنها ماندند و ارتباطشان با من قطع شد و طرز فکرشان به اینجا رسید که باید نحوه مبارزه و بعدها هم نحوه تفکر را عوض کرد.

کتاب نقد: شما مسئول کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودید؟

دکتر شیبانی: من هم عضو شورای مرکزی و عضو هیئت مؤسسين نهضت آزادی بودم و هم مسئول کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودم و آن مؤسسان اولیه مجاهدین خلق که با این منافقین، خیلی تفاوت داشتند، جزء همان کمیته بودند. اینها وقتی با من کار می‌کردند آدمهای مذهبی و زحمتکش و زاهد بودند، معتقد به دین بودند ولی اطلاعات عمیق نداشتند و نظرات بعدی‌شان، روی مطالعات شخصی خام خودشان بود و کم کم به اینجا رسیدند که بین مارکسیسم و اسلام خواستند تلفیق کنند یعنی مثلاً اسلام، تئوری علمی مبارزه ندارد و باید از مکاتب جدید، کمک بگیریم و یک تفسیر جدید از اسلام بکنیم. آنها از دل نهضت آزادی بیرون آمدند.

کتاب نقد: در آن موقع که شما مسئول کمیته دانشجویی بودید، در حوزه کار تئوریک، چه می‌کردید؟ بالاخره خلأ فکری و بحران ایدئولوژیک در گروهی از مبارزان و روشنفکران وجود داشت که باعث انحرافات و التقاطهای فکری در آنها می‌شد و می‌کوشیدند که اسلام را با مارکسیزم یا لیبرالیزم در آمیزند و تحت عنوان قرائت مدرن از اسلام، مبنای عمل قرار دهند که غالباً باعث مصادره ظاهر اسلام به نفع باطن مارکسیزم یا لیبرالیزم می‌شد و در واقع، قرائت جدید از اسلام، نوعی تحریف اسلام، از آب در می‌آمد. کار تئوریک در جمع جوانان شما در

مقداری هم جوسازی دشمن است. از یک طرف هم باید روشن شود که پس از انقلاب، خیلی کار شده و پیشرفتهای زیادی عاید ایران شد. باید انصاف داشت. رفاه زمان شاه، منحصر بود به چند شهر بزرگ که آن هم فقط در اقشار خاصی بود. نه همه مملکت و نه توده مردم. اما در حکومت اسلامی ما می‌خواستیم همه مملکت سطح زندگیشان بیاید بالا و درست شود و خوب خرج کلانی می‌برد. آن طور هم افراد تربیت شده نداشتیم که بتوانند واقعاً اداره بکنند. ما در حین حکومت کردن، باید آدم تربیت می‌کردیم و این مشکل بود. برای یک پست مثلاً وزارت انقلابی همه آماتور بودند. ما اصلاً افراد تربیت شده برای کار خاص نداشتیم، مگر ما دانشجویان فنی، معدن و فلزات یا پزشکی در وزارت خارجه و کشور و... در کار اجرایی چقدر موفق بودیم؟ توسعه آن ثروت و رفاه به همه مردم و همه شهر و روستاها، هم نیروی قوی می‌خواست و هم خرج کلانی می‌برد. آن جمعیت زمان شاه ۳۰ میلیون و اینجا ۶۰ میلیون، تکافو نمی‌کند. بعضی برنامه‌ها هم که بود می‌خواستیم ولی نتوانستیم. ضمناً هم در داخل و هم از خارج، با ما مبارزه می‌کردند و می‌کنند و اینطور نبوده که در یک فضای آرام بخواهیم کشور را بسازیم و اداره کنیم. از نظر مذهبی، اخلاقی هم الان آن طور که باید باشد، نیست ولی خیلی فرق با زمان شاه دارد. این مردم قابل مقایسه با توده مردم زمان شاه نیستند.

کتاب نقد: عده‌ای به بچه‌های نسل جدید می‌گویند که وضع اقتصادی مردم در زمان شاه بهتر از الان بود. آیا به نظر شما سطح زندگی عمومی مردم از آن زمان، بالاتر آمده است یا پائین‌تر؟

دکتر شیبانی: الان سطح زندگی عمومی خیلی بالاتر است، اگر نسبت به عموم توده‌های مردم بسنجیم. آن موقع محدود به چند شهر بزرگ بود که عده‌ای خاص، وضعیتشان خیلی خوب بود و پول نفت هم چندین برابر بود ولی الان مسلم، سطح زندگی عموم مردم خیلی بهتر شده است. الان اغلب روستاها آب دارد، برق دارد و... سازندگی خیلی بیشتر است. پیشرفتهای علمی مهمی شده است. حدود ۴۰ دانشکده پزشکی در سراسر کشور است ولی قبلاً فقط یک دانشکده پزشکی در تهران بود. دانشکده شهید بهشتی فعلی هم بعدها راه افتاد. تقریباً پس از انقلاب به همه مردم، رسیدگی شد و این خرج زیادی برد. آن موقع چیزی که محدود می‌شد

باید حفظ کرد و اصلاحات انقلابی را به تأخیر انداخت.

کتاب نقد: یکی از انتقادات به دولت موقت، این بود که مرحوم بازرگان، انحصارطلب بود یعنی وقتی امام به مهندس بازرگان حکم نخست وزیری داد، گفت که دولت، حزبی و نهضتی نباشد. ولی عملاً اینگونه شد که اغلب قریب به اتفاق اعضای دولت، اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و... شدند. و نوعی انحصار قدرت بوجود آمد.

دکتر شیبانی: بله. مهندس بازرگان آنهایی را که خودش قبول داشت، آورد مثلاً سنجابی را کرده بود وزیر خارجه و... منتقدین خودش و گرایشهای دیگر را وارد دولت نکرد.

کتاب نقد: بسیار خوب، وقت شما را زیاد گرفتیم. نکته دیگری که الان به ذهنم آمد این است که در این اوضاع بعد از ۲۰ سال، بعضی مسائل دوباره دارد طرح می شود یا مثلاً دوباره حرفهایی که زمان رضاخان زده می شد، زده می شود و گاه برایش مشتری هم پیدا می شود. مثلاً بقایای جبهه ملی و نهضت آزادی و همفکرانشان امروز دوباره، گرایش تفکیک دین از حکومت را ترویج می کنند.

دکتر شیبانی: اینکه کسی مشتری این حرفها بشود، یک مقدارش احتمالاً به خاطر عملکرد بعضی از متصدیان حکومت در سالهای گذشته و مسائلی از این قبیل است. واقعیت این است که هیچ کس پیش بینی نمی کرد نهضت امام به این سرعت پیروز شود و کسی هم آماده نشده بود و برای اداره مملکت، کسی را تربیت نکرده بودند. در نهایت به دلیل اینکه امکانات محدود شده بود ما در محاصره بودیم. اما

از بعد فکری، تفکیک دین از حکومت، دقیقاً برخلاف فکری است که ما براساس آن، نهضت آزادی را تشکیل داده بودیم و این تفکیک، همان حرف شاه است و انحراف بزرگی است. ولی از حیث عملی عرض کردم که اگر این حرف، مشتری پیدا کند ریشه اش مقداری مشکل ماست و

اما از بعد فکری، تفکیک دین از حکومت، دقیقاً برخلاف فکری است که ما براساس آن، نهضت آزادی را تشکیل داده بودیم و این تفکیک، همان حرف شاه است و انحراف بزرگی است.

چه حد بود؟

دکتر شیبانی: کار تئوریک سنگین و دقیقی نبود. مثلاً در همین حد که گاه مهندس بازرگان سخنرانی می کرد و کتابهایی در می آورد. تفسیر قرآن داشتیم. تفسیر طالقانی بیشتر داخل زندان بود. آن موقع هم تفسیر مدون اینطوری نبود همینطور قرآن را در مسجد هدایت آقای طالقانی صحبت می کردند و نمازهای عید پشت سر ایشان می خواندیم. ایشان هم مستقل از نهضت، شخصیت خودش در جامعه مطرح بود. واقعیت این است که فکر دینی منسجمی در نهضت آزادی وجود نداشت تا به جوانان منتقل شود.

کتاب نقد: با اینکه مثلاً خود مهندس بازرگان، ضد کمونیسم بود و سران سازمان مزبور، ابتدا لاقول در یکی دو نوشته شان تحت تأثیر بازرگان بودند و از نهضت آزادی بیرون آمدند، چگونه معذک مارکسیست شدند؟! البته یک علت آن، شاید این بود که کار تئوریک امثال بازرگان آن جوانترها را در برابر موج مکاتب شرقی و غربی، قانع نمی کرد و حتی بسترسازی برای التقاط و گرایش به مکاتب مادی در ذهن آنها می کرد.

دکتر شیبانی: بعد از اینکه من به زندان رفتم، اینها به این طرز فکر رسیدند. مطالعاتی شخصی کردند، کتاب «شناخت» نوشتند و گفتند که تلفیق بکنیم و یک قرائت تازه از اسلام بدهیم و معتقد شدند این اسلام به قدر کافی، انقلابی نیست. وقتی که در سال ۴۸ من از زندان آمدم بیرون، (آن موقع ۶ سال محکوم شده بودم به عنوان مؤسس نهضت آزادی)، وقتی بیرون آمدم، مجاهدین آمدند سراغ ما و کتابهایشان را دادند. من دیدم خیلی چپ می زند. آن موقع به مهندس سحابی که به مسائل مارکسیستی وارد بود، گفتم حواست جمع باشد اینها شامه شان عوض شده است. می گفتند اسلام سستی را قبول نداریم. می خواستند مدرنش کنند ولی مارکسیستی شد.

کتاب نقد: آیا مهندس بازرگان متوجه این انحراف شد؟ چون بازرگان زودتر از شما آزاد شد.

دکتر شیبانی: ایشان، نه متوجه نشده بود با آنکه زودتر از ما ایشان در جشن های ۲۵۰۰ ساله آزاد شده بود، ولی مهندس متوجه انحراف مارکسیستی بچه ها نشده بود. بازرگان، بی شیله پيله

بود. ولی این بچه‌ها خیلی شیطان و پیچیده بودند. بعد هم افتادند به مسیری که دو دوزه بازی کنند و بازرگان به آن پیچیدگی نبود و خیلی هم به عواقب نظری یا عملی طرز فکر خودش واقف نبود. حتی آقای طالقانی هم تا مدتها متوجه نشد. بعدها در زندان بود که گروه‌های نسل دوم رهبری مجاهدین، دست‌شان رو شد که کمونیست شده‌اند و به اسم قرائت جدید از اسلام آمدند تا جوانها و مذهبی‌ها را بازی بدهند. در زندان بعدی در سالهای ۵۴ کم کم برای همه روشن شد و بعد آقای طالقانی هم موضع شدید علیه التقاطی‌ها و کمونیستها گرفتند و نتیجه‌اش فتوای زندان بود که کمونیستها نجس‌اند و آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی کنی، انواری، ربانی شیرازی و... حکم کردند که مسلمانها در زندان با مارکسیستها تماس نداشته باشد چون آن دوران، بچه مسلمانهای زیادی جذب مارکسیزم شدند. البته مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری و امثال این بزرگان از خیلی قبل‌تر یعنی از حدود سال ۳۵ وارد صحنه تبیین‌های تئوریک و پاسخ به مارکسیزم و لیبرالیزم و... شده بودند. این روش رئالیسم علامه طباطبایی مربوط به خیلی قبل است و او اصلاً از پیش، حدس می‌زد این مسائل را و می‌خواست جوابگو باشد و به همین دلیل هم روش رئالیسم را نگاشت و شهید مطهری هم آن را شرح داد. آن نوشته‌ها و جلسات هم در آن دوران در حد خودش بی‌تأثیر نبود. مطهری با بازرگان و سحابی رفیق بود. جلسات سخنرانی مرحوم مطهری یا مرحوم محمدتقی جعفری هم تأثیراتی مهم داشت که البته در کوتاه مدت، واضح نبود و مجموعه اینطور کارها، تأثیر تئوریک و تدریجی در عمق داشت ولی تأثیر سیاسی و فوری نداشت که به چشم بیاید.

کتاب نقد: آقای مطهری با اینکه رفاقت زیادی هم با مهندس بازرگان داشتند، در شرح روش رئالیزم، انتقاد جدی می‌کند به بازرگان و می‌گوید این نوع دفاع از مذهب گاهی بر پیش فرض‌های ماتریالیستی ناخودآگاه، مبتنی است. مطهری یک جا می‌گوید اینها شخصاً آدم متدینی هستند اما در سطوح فکری، گرایش‌ها پوزیتیویستی در آنها نفوذ دارد و تحت تأثیر نوعی دفاع از دین طبیعی غربی در برابر مارکسیسم، هستند. شما چه ارزیابی دارید؟

دکتر شبیانی: از نظر عاطفی، مطهری و بازرگان و سحابی از مدتها قبل از شورای انقلاب، خیلی رفیق بودند. خود من در شورای انقلاب هم شاهد ادامه آن رفاقت‌ها بودم. حتی مطهری

و تو نباید او را در حکومت انقلابی، وارد کنی.

کتاب نقد: این گروهی که الان خودشان را نهضت آزادی می‌دانند گفته‌اند که تیم حزب و روحانیون و انقلابیون خط امام، از همان ابتدا تصمیم داشتند که ما را از شورای انقلاب و دولت، حذف کنند.

دکتر شبیانی: نه اصلاً اینطور نبود. بیخود می‌گویند این هم که یزدی می‌گوید بیخود می‌گوید. ما به هیچ وجه قصد اینکه زیرپای آنها را خالی بکنیم، نداشتیم. می‌خواستیم کمک بکنیم اصلاً خود همین روحانیون بودند که به امام پیشنهاد نخست وزیری بازرگان را دادند و گروه این آقایان را وارد ترکیب شورای انقلاب کردند. چنین تصمیمی اصلاً نبود. واقعیتش این است که این درگیری، از طرف خود آقایان شروع و تحمیل شد. به مهندس می‌گفتم انتقادها و این بچه‌های انقلابی را تحمل نکن. بالاخره یک عده کمیته تشکیل داده‌اند خوب اگر تخلف کرده‌اند، باید رسیدگی شود. آقای مهدوی کنی، مسئول کمیته است و رسیدگی می‌کنند. آن موقع‌ها هم البته جوانها تند بودند و گوش به شورای انقلاب هم نمی‌کردند. آقای مهدوی هم می‌گفت گوش نمی‌کردند. بازرگان اینها را درک نمی‌کرد و تحمل نمی‌کرد. گفتم که طرز فکر لیبرالیسم به او اجازه نمی‌داد که در حکومت، کسی بدون اجازه او آب بخورد. در مجموع، دولت موقت، آن طور که باید، کشتش دویدن همراه انقلاب و انقلابیون را نداشت. طرز فکر او این بود و می‌خواست همه مطیع دولت باشند.

کتاب نقد: حالا چه اشکالی داشت این حرف که می‌گفتند پس از پیروزی، دیگر روح انقلابی تعطیل شود؟!

دکتر شبیانی: اشکال اولش این است که عملاً نمی‌شد. در یک انقلاب نمی‌شد صبر کنیم تا افراد تربیت شوند و بعد اصلاحات دیوانسالارانه کنیم. مثلاً وزیر دادگستری و وزیر... از کوره دربیاید، بعد بیاییم پست‌ها را تقسیم کنیم! الان حکومت دست ماست و باید اداره‌اش کنیم. اتفاقاً حرف بازرگان، عملی و واقع‌بینانه نبود. راه حل ایشان، این بود که هَلِکِ هَلِکِ کنیم. یواش یواش. ولی انقلاب نمی‌پسندید و نمی‌شد هم کار کرد. در واقع، خود مهندس، واقع‌بین نبود و مردم را و وضعیت را درک نمی‌کرد. ثانیاً انقلابیون قبول نداشتند که بقایای رژیم شاه را

دولت موقت که هسته اولیه اش آقای مطهری و بهشتی و باهنر و... بودند، بعدها قرنی و مهندس بازرگان و سبحانی و... هم وارد شدند، آنجا خیلی صف بندی نبود. ولی در شورای انقلاب دوم که بازرگان رئیس دولت شد، بین شورای انقلاب و دولت اصطکاکها شروع شد. دولت موقت بعضی کارها می کرد که ما قبول نداشتیم. او نهادهای انقلابی تازه تأسیس را

دولت موقت، انتقادات را خیلی تحمل نمی کردند. ولی در مجموع با بازرگان، درگیری شدید نداشتیم. یعنی خصومت واقعاً نبود و انتقاد می کردیم. منتهی مهندس بازرگان تحمل انتقاد نمی کرد و می گفت اینها خیلی در کار من دخالت می کنند.

قبول نداشت. مثلاً جهادسازندگی تشکیل شده بود، ما می گفتیم پول بگذارید که کار بکنیم آنها بودجه نمی دادند که شهید بهشتی مجبور شد از انقلابیون بازار مقداری قرض کرد و عده ای را به عنوان جهادسازندگی به کردستان فرستادند. چون آقای بهشتی می گفتند که در آنجا باید با عمل، اسلام را نشان بدهیم، با تئوری و سخنرانی نمی شود. یک عده از این بچه های اولیه سپاه و جهاد را در کردستان کشتند. مسائل دیگری هم بود. چون ما در شورای انقلاب بالاخره می خواستیم دولت را کنترل بکنیم که اگر اشکالاتی دارد، اصلاح شود. دولت موقت، انتقادات را خیلی تحمل نمی کردند. ولی در مجموع با بازرگان، درگیری شدید نداشتیم. یعنی خصومت واقعاً نبود و انتقاد می کردیم. منتهی مهندس بازرگان تحمل انتقاد نمی کرد و می گفت اینها خیلی در کار من دخالت می کنند. ما هم کنترل کامل حتی روی کمیته ها نداشتیم بعد هم که سپاه تشکیل شد، ابتدا چند تا سپاه بود. شهید محمد منتظری یک گروه تشکیل داد به عنوان سپاه، جواد منصوری یک گروه درست کرد به عنوان سپاه، یزدی هم یک گروه، اینها هر کدام گروهی بودند و بعد، شورای انقلاب، همه را یکی کرد. کمیته ها هم مردمی و خودجوش و انقلابی بودند مثلاً می رفتند و رئیس بهداری را می گرفتند و داد مهندس در می آمد که من این را منصوب کردم حالا شما او را برمی دارید و کار ما را لنگ می کنید. کمیته ها هم می گفتند فلانی با رژیم شاه بوده است و با ساواک، سابقه همکاری دارد

شبی که شهید شد، از خانه دکتر سبحانی در فخرآباد می آمد. مطهری، قبول داشت مذهبی بودن مهندس بازرگان را ولی بعضی دیدگاههایش را از نظر تئوری قبول نداشت. چون مطهری، اسلام را عمیقاً می شناخت و مهندس بازرگان، آن دید عمیق و وسیع مطهری را نداشت، گاهی می دیدم که مطهری صریحاً انتقاداتش را می گفت. مطهری تعارف

مطهری تعارف با کسی نداشت. گرچه خیلی رفیق بود ولی می گفت که ایده های مهندس (بازرگان)، مقداری طرف تجربه گرائی و حسی گرای و علم زدگی می کشید.

با کسی نداشت. گرچه خیلی رفیق بود ولی می گفت که ایده های مهندس، مقداری طرف تجربه گرائی و حسی گرای و علم زدگی می کشید.

کتاب نقد: نهضت آزادی از وقتی که شما و مهندس بازرگان آزاد شدید تا زمان انقلاب، آیا فعالیت های سیاسی صریح و مبارزات فعالی علیه دستگاه داشت؟ یعنی از سال ۴۶ تا ۵۶. دکتر شبیانی: نه دیگر پس از سال ۴۲ مبارزات خیلی جدی تر و وسیع تر شده بود و مبارزه مسلحانه هم کم کم ترویج شده بود. دیگر نه نهضت آزادی و نه امثال مهندس بازرگان اصلاً مطرح و مؤثر نبود. جریان مبارزات در همان چند سال پس از ۴۲، دامنه دارتر و تندتر شده بود و نهضت آزادی، از اوضاع، خیلی عقب افتاده بود و تأثیری نداشت البته دیگر مهندس هم خیلی موضع سیاسی نمی گرفت.

کتاب نقد: اصلاً بازرگان و دوستانشان چه می کردند در این ۱۰ سال؟ دکتر شبیانی: کتابهایی می نوشت و سخنرانی در جلسات خودمان بود. کار سیاسی نه، دیگر نمی کرد. پس از زندان، دیگر تقریباً نهضت آزادی مطرح نبود و مبارزه به دست جوانهای مذهبی افتاد. اصلاً ما از زندان که آمدیم، دیگر نتوانستیم نهضت آزادی را فعال کنیم و یا کنترل بکنیم. اوضاع عوض شده بود.

کتاب نقد: دیگر تا زمان انقلاب، نهضت آزادی کار نمی کرد. پس چه می کرد؟ دکتر شبیانی: نه، مثلاً گاهی عید فطر جلسه می گذاشتیم یا جلساتی سخنرانی داخلی انجمن

پزشکان و انجمن مهندسين و اين جور چیزها بود. کار فرهنگی در همین سطح‌ها بود. آن هم کار گروهی و نهضتی نبود، فعالیت فرهنگی بود. دیگر تفکر مبارزات، جور دیگری شده بود. تندتر شد.

کتاب نقد: شهید چمران و علی شریعتی در نهضت آزادی چه نقشی داشتند؟

دکتر شبیانی: شهید چمران از بچه‌های نهضت مقاومت بود. ایشان آمریکا بود، بعد هم در لبنان می‌جنگید و در چارچوب نهضت آزادی اصلاً نبود در خارج کشور با ما همکاری داشت ولی به آن صورت، عضو نهضت هم نبود. علی شریعتی هم عضو نهضت آزادی نبود. اینها خودشان مستقلاً کار می‌کردند.

کتاب نقد: بحث را به بعد از انقلاب بکشانیم. در کوران مبارزات دهه‌چهل و پنجاه، عملاً جبهه ملی و حزب توده و بقیه گروه‌های لیبرال و ملی و چپ، و سپس نهضت آزادی و گروه‌های بینابین، یا بکلی محو شدند و یا منشأ اثر مهمی و دارای پایگاه اجتماعی نبودند. گروه‌های مسلح چپ یا مذهبی متمایل به چپ هم تا سالهای ۵۵ و ۵۶، متوقف و متلاشی شده بودند و ناگهان انقلاب دینی به رهبری امام، علیرغم پیش‌بینی همه، کل کشور را گرفت و نظام سلطنت را در هم شکست معذک امام پس از پیروزی، دولت را در اختیار بازرگان و جریان‌های به اصطلاح روشنفکر مذهبی گذاشت و خودش به قم رفت. شورای انقلاب تشکیل می‌شود. امام، آقای بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر منصوب می‌کند، البته بعدها خود امام در نامه‌شان در توییح آقای منتظری نوشتند که از همان ابتدا من شخصاً با نخست‌وزیری ایشان موافق نبودم چنانچه با قائم مقامی شما هم موافق نبودم ولی چون آقایان شورای انقلاب گفتند من قبول کردم و به نظر خودم عمل نکردم و نخواستم تصمیم فردی بگیرم. ولی بعد از مدتی دیگر فاصله‌ها آشکار می‌شود. حالا یک سؤال، این است که خود جنابعالی که از مؤسسين نهضت بودید چرا از نهضت آزادی جدا شدید؟ و یا شهید چمران چرا فاصله گرفت؟! چون دو سه نوع جدایی از نهضت آزادی بعد از انقلاب، اتفاق افتاد یکی جدایی امثال عزت‌ا... سحابی که گرایش‌ات سوسیالیستی داشتند، یکی هم جدایی از نوع جدایی جنابعالی و موارد دیگری از این قبیل در سطح وسیعی در کشور بود که شما مثلاً وارد شورای مرکزی

کتاب نقد: در پاسخی که امام به آقای محتشمی دادند، نهضت و بازرگان را تلویحاً پدر معنوی منافقین خواندند. این را چطور تحلیل می‌کنید؟

دکتر شبیانی: اینها بیشتر به خاطر مواضع خود مهندس بازرگان بود. امام در آن اوائل این نظر را به بازرگان نداشتند. خود بازرگان هم خیال می‌کرد که منافقین، روشنفکران مسلمان و جوانان خوش فکر هستند و تلویحاً حمایت می‌کرد ولی امام متوجه بود که اینها منحرف هستند. البته امام، بازرگان را در امور شخصی، آدمی مذهبی می‌دانستند و او را از سنخ منافقین نمی‌دانستند. بحث بستر فکری آنها بود.

کتاب نقد: سر قضیه جنگ هم همینطور شد و نهضت آزادی، عملاً وقتی بچه‌ها در خط و زیر آتش دشمن متجاوز، درگیر بودند و شهید می‌شدند یا زیر بمباران شیمیایی صدام بودند، در پشت جبهه، عیناً استدلال‌های صدام و آمریکا را رله می‌کرد و پارازیت می‌داد.

دکتر شبیانی: در جنگ که اصلاً استدلال مهندس بازرگان بسیار استدلال غلط و ناواردی بود. آنها معتقد بودند که جنگ با عراق را نیمه کاره و بدون اجراء عدالت و حتی بدون تعیین شدن طرف متجاوز و شروع کننده جنگ و بدون احقاق حقوق ضایع شده ملت ایران، رها کنیم. حال آنکه بعد از حمله عراق به کویت معلوم شد که امام، صدام را درست شناخته بود و اگر ما هم رها می‌کردیم او رها نمی‌کرد. امام روحیه صدام را از اول می‌دانست ولی بازرگان در قضیه جنگ، خیلی سطحی قضاوت می‌کرد. بحث صدام نبود، بحث حمایت جهانی از او برای سقوط انقلاب بود. و بعد از حمله عراق به کویت هم که همه فهمیدند شناخت امام از صدام کاملاً درست است، علاوه بر آنکه صلح پایداری برقرار نمی‌شد و حتی متجاوز بودن عراق را هیچ‌جا اعلام نکرده بودند.

کتاب نقد: در شورای انقلاب چند جریان و جناح به طور کلی حضور داشت؟!

دکتر شبیانی: امام و روحانیت انقلابی، انصافاً باز و با سعه صدر، عمل کردند و همه به اصطلاح ملی - مذهبی‌ها و گروه‌های روشنفکری مذهبی با تمایلات مختلف چپ و لیبرال را دعوت به همکاری و مشارکت کردند و خیلی جناح بندی علنی هم در ابتدا نبود. البته ما دو تا شورای انقلاب داریم. یکی قبل از دولت موقت و یکی پس از آن بود. در شورای انقلاب قبل از

دیدیم روحانیونی که می‌توانند بیابند میدان و اداره بکنند مثل بهشتی، گرچه کم داریم ولی داریم. بهشتی واقعاً مدیر و قوی بود، واقعاً تربیت می‌کرد افراد را، مثلاً وزرایی که به دولت انقلابی و شورای انقلاب وارد شدند، همه جزء خدمات و کشفیات روحانیون مدیری مثل بهشتی بود.

کتاب نقد: بعد از این که امثال بهشتی را دیدند چرا باز با حضور روحانیت انقلابی مخالف بودند؟

دکتر شبیانی: آنها اعتقاد به لیبرالیسم داشتند. ولایت فقیه که ما معتقدیم آنها قبول نداشتند. کتاب نقد: گرایش نهضت آزادی به آمریکا چه توجیهی دارد؟ با توجه به اینکه هم شروع تأسیس نهضت، مصادف با فضای باز توصیه‌ای آمریکا بود و هم تجدید فعالیتش در ۵۶، در فضای باز آمریکائی بود، ابتدا کنندی و سپس کارتر.

دکتر شبیانی: شاید قصد خیانت نبود و لیکن اینها می‌گفتند با آمریکا باید همکاری کرد. می‌گفتند با آمریکا کنار بیائیم چون ابرقدرت است و ما دست پائین را بگیریم چون برابر نیستیم. آمریکا قوی است پس با او بیعت کنیم.

کتاب نقد: امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از پاریس به مرقد شهدا رفت و بعد که انقلاب پیروز شد حکومت را به بازرگان و همین مثلاً ملی - مذهبی‌ها تحویل داد و خودش به قم رفت تا نظارت کند ولی کشور به هم ریخت. مهندس بازرگان، انقلاب را درک نکرد و کشور را هم نتوانست اداره کند. لذا امام در یک سخنرانی در قم گفت شما ضعیفید آقا، بلد نیستید و من اشتباه کردم که به شما کار را سپردم. و بعد از قم به تهران آمدند تا اشراف بیشتری بر حکومت داشته باشند.

دکتر شبیانی: بله، ما در شورای انقلاب از مدتها قبل دنبال این بودیم که امام به تهران بیایند تا شورای انقلاب به طور مستقیم با ایشان در ارتباط باشد ولی امام نپذیرفت. ما می‌خواستیم که امام سرگرم امورات حوزه نشود و بر شورای انقلاب، اشراف داشته باشد چون بدون کمک ایشان نمی‌شد کشور را اداره کرد و مردم فقط گوش بفرمان امام بودند و ایشان را قبول داشتند.

حزب جمهوری شدید و عملاً حزب جمهوری با نهضت آزادی و سایر گروههای لیبرال و ملی‌گرا، اصطکاک پیدا کردند. استدلال امثال شما و بسیاری دیگر از همکاران یا اعضاء سابق نهضت آزادی و جبهه ملی، برای فاصله گرفتن از نهضت آزادی و... چه بود؟ با وجود سوابقی که داشتید و رفاقت‌ها و اینکه خود شما جزء مؤسسين نهضت آزادی بودید، چه چیزی کم دیدید که از نهضت جدا شدید؟

واقعیت این است که ما با انگیزه مقدسی، نهضت آزادی را راه انداخته بودیم ولی وقتی امام را شناختیم، دیگر دیدیم خط درست، همین است. خط صحیح، این است که امام می‌گوید.

دکتر شبیانی: واقعیت این است که ما با انگیزه مقدسی، نهضت آزادی را راه انداخته بودیم ولی وقتی امام را شناختیم، دیگر دیدیم خط درست، همین است. خط صحیح، این است که امام می‌گوید. با توجه به ایده‌های امام و نتایجی که از حرکتش می‌دیدیم و ایمان وسیع و بی‌نظیر مردم به ایشان، و جامعیت و صداقت او را که چطور

مبارزات پراکنده را به بزرگترین انقلاب مردمی تبدیل کرد، مشاهده کردیم و برای من که خودم در تأسیس نهضت آزادی دست داشتم، مسجل شد که دیگر تاریخ مصرف نهضت آزادی تمام شده و نهضت، از مردم عادی هم عقب مانده و دوران همه آن گروههای سابق ملی و مذهبی و چپ و لیبرال، منقضی شده است. رسیدیم به این که همه گروهها و تلاشهای قبلی ناقص و معیوب بوده و امام، صحیح می‌گوید. امام البته توصیه کرده بود که همه گروههای ملی مذهبی را آقای بهشتی جمع بکند. حتی به مهندس سبحانی هم پیشنهاد شد که وارد حزب جمهوری شود منتهی من پذیرفتم و وارد شورای مرکزی حزب شدم. گروههایی مثل نهضت آزادی هم دیگر اصلاً سالها بود که از نفس افتاده بودند و خود نهضت، ده سالی بود که کار فعالی نمی‌کرد که به درد خور باشد و پایگاه اجتماعی هم نداشت. با توجه به این که بیشتر معتقد به شریعتمداری هم بود تا به امام. من امام را خوب دیدم که نظرش صائب‌تر از همه بود. به همین دلیل از نهضت، به حزب پیوستم. نهضت آزادی فعالیت چندانی نداشت و اصلاً تعطیل بود و نفوذی هم در مردم نداشت. اما حزب جمهوری فعال‌تر، جلدی‌تر و فراگیرتر

از امثال نهضت بود و پایگاه مردمی خیلی وسیعی داشت. اوایل انقلاب، حزب جمهوری نقش خیلی فعالی داشت. مردمی‌ترین حزب بود. چند میلیون نفر از مردم ثبت‌نام کردند که در تاریخ ایران، چنین استقبال مردمی از یک حزب، بی‌نظیر است. حزب در انتخابات دوره اول، توانست مجلس را کنترل کند. اگر حزب جمهوری نبود دیگران جلو می‌افتادند و مجلس را می‌گرفتند. من آن موقع خودم کاندیدای مجلس نشدم برای آنکه بتوانیم حزب جمهوری را فعال بکنیم، اما بعد که نماینده‌ها شهید شدند، من هم مجبور شدم به مجلس آمدم. در حزب، گروه‌های مختلف مذهبی سیاسی بودند. هم ما بودیم، هم هیئتهای مؤتلفه بودند که از سال ۴۲، با امام در رابطه بودند، اعضاء حزب ملل اسلامی هم بودند یعنی گروهی از جوانانی که پس از ۱۵ خرداد، می‌خواستند همه نهضتهای اسلامی را زیر پوشش بگیرند و حکومت اسلامی درست کنند، جوانان فعال و دلسوزی بودند ولی پیش از اینکه در همان سالهای ۴۳ کاری بکنند لو رفته بودند. دیگران هم خیلی‌ها بودند. اجمالاً ما دیدیم همه خواسته‌های ما که بیست، سی سال برای آن تلاش کرده بودیم و زندان رفته بودیم و به خاطر آن، نهضت مقاومت و نهضت آزادی را راه انداخته بودیم، در وجه بهتر و خالصتری در حزب بود و نقائص نهضت را هم نداشت چون امام را به رهبری قبول داشت، و همانطور که گفتم نهضت آزادی هم عملاً از سالها پیش از انقلاب، دیگر فعالیت مهمی نداشت و بیشتر نوعی محفل سیاسی بود.

کتاب نقد: به مسئله آمریکا پردازیم. یکی از اشکالاتی که امام به نهضت آزادی و بازرگان در دوره‌های بعد از انقلاب می‌کنند، گرایش اینها به آمریکا و خوش‌بینی آنها نسبت به آمریکا است، شما واقعاً این گرایش را در نهضت آزادی می‌دیدید؟

دکتر شبیانی: آقای بازرگان معتقد بود که بالاخره باید با غرب و آمریکا راه آمد چون ضد کمونیست بود. نهضت، معتقد بود که این طرف باشیم بهتر است تا آن طرف!

کتاب نقد: یعنی شعار نه شرقی نه غربی را قبول نداشتند؟

دکتر شبیانی: عملاً خیلی نه. یعنی حدسشان این بود که نمی‌شود روی پای خودمان بایستیم و باید با یک طرف همکاری کنیم تا از آن طرف حمایت شویم و آمریکا را بر شوروی ترجیح می‌دادند.

کتاب نقد: مثلاً مهندس بازرگان در کتاب انقلاب در دو حرکتش می‌گوید شعار علیه اسرائیل و علیه آمریکا نوعی انحراف در انقلاب بود.

دکتر شبیانی: این دیگر حرف مُفت است. خوب به خاطر همینگونه حرفها بود که من از نهضت آزادی جدا شدم.

کتاب نقد: علت سقوط دولت موقت چه بود؟ آیا فتح لانه جاسوسی بود؟

دکتر شبیانی: لانه جاسوسی یک جزئیات بود. آن موقع فضا، فضای انقلاب و اصلاحات جدی و بنیادین بود ولی مهندس طرز فکرش لیبرال بود و در شرائطی که قانون انقلاب نداشتیم و هنوز قوانین قبل بود او باز هم معتقد به حکومت قانون یعنی همان قوانین شاه بود. البته این را بگویم که آن موقع، مهندس بازرگان، مناسبترین کسی بود که می‌توانست

آن موقع، مهندس بازرگان، مناسبترین کسی بود که می‌توانست دولت موقت را تشکیل بدهد و امام هم علیرغم مسائلی که بود، ایشان را انتخاب کرد. ولی بعد او با شرائط انقلاب نتوانست سازگار شود.

دولت موقت را تشکیل بدهد و امام هم علیرغم مسائلی که بود، ایشان را انتخاب کرد. ولی بعد او با شرائط انقلاب نتوانست سازگار شود. بازرگان در آن شرائط نخستین، مناسبترین فرد برای تشکیل دولت بود چون با شاپور بختیار رفیق بود و در جبهه ملی با هم سابقه داشتند. بازرگان به نظر می‌آمد تنها مهره‌ای بود که می‌توانست در آن موقعیت که هنوز دولت بختیار سرکار بود، بیاید.

کتاب نقد: ظاهراً این آقایان، همان اعتقادی که راجع به شاه داشتند که «شاه، سلطنت بکند و حکومت نکند»، همان را راجع به ولایت فقیه هم بدشان نمی‌آید که بگویند یعنی فقیه، ولایت صوری و تشریفاتی بکند و دخالت در مسائل حکومتی نکند. آیا مبنای این، همان مسائل قبلی است یا چیز دیگری است؟

دکتر شبیانی: ظاهراً همان است. آنها طرز فکرشان این بود که روحانیت، دخالت نکند. دیدشان این بود که روحانیت، انقلاب کرد ولی حکومت را به ما بدهند و کنار بنشینند ولی ما